آیا مرا امین نمی دانید درحالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن، قطعه ی طلای ناخالصی را در چرمی دباغی شده، و از خاک معدن جدا نشده بود، برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را میان چهار نفر یعنی عیینة بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود، مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا استحقاق بیشتری از اینها داریم. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و فرمودند: «آیا مرا امین نمی دانید درحالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد»، آنگاه مردی که چشم هایش گود رفته بود و گونه ها و پیشانی بر آمده ای داشت و ریشش انبوه و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: یا رسول الله، از الله بترس، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از الله بترسم؟» راوی می گوید: سپس آن مرد پشت کرد و رفت، خالد بن ولید گفت: یا رسول الله، آیا گردنش را نزنم؟ فرمودند: «خیر، شاید او نماز می خواند»، خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان چیزی می گویند که در دل شان نیست، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم»، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی او که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرد و فرمودند: «از نسل این مرد کسانی بوجود می آیند که کتاب الله را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره های شان نمی گذرد و از دین خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می شود»، راوی می گوید: گمان می کنم که فرمودند: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل می رسانم».

[صحیح] [متفق علیه]

علی بن ابی طالب رضی الله عنه قطعه ی طلای ناخالصی را در چرمی دباغی شده، و از خاک معدن جدا نشده برای رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرستد و می گوید: و او صلی الله علیه وسلم آن را میان چهار نفر تقسیم می کند: عيينة بن بدر الفزاري، وأقرع بن حابس الحنظلي، وزيد الخيل النبهاني، وعلقمة بن علاثة العامري، مردی از مسلمانان - اصحابش - بلند شده و می گوید: ما نسبت به دریافت این مال از این چهار نفر سزاوارتریم، گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم متوجه این مساله شده و می فرمایند: « الله متعال مرا امین دانسته و رسالت و پیامش را به من صبح و شام می فرستد، تا به اهل زمین برسانم، اما توی معترض و امثال تو که از راه درست گمراه گشته اید، مرا بر مال ناچیز دنیا امین نمی دانید». گفت: در همین حال، مردی با این اوصاف: چشم های گود رفته، گونه ها و پیشانی بر آمده، ریش انبوه و سری تراشیده و ازاری که بالاتر از قوزک ها قرار گرفته برمی خیزد و می گوید: یا رسول الله، از الله بترس، و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از الله بترسم؟!» وقتی آن مرد پشت نموده و می رود، خالد بن ولید می گوید: یا رسول الله، آیا گردنش را نزنم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «نه، شاید او نماز می خواند»، خالد می گوید: بسا نماز گزارانی که به زبان چیزی می گویند که در دلشان نیست، رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم؛ به من دستور داده شده که به ظواهر امورشان نگاه کنم، گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی آن مرد که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرده و فرمودند: از نسل این مرد و یارانش و یا قومش، کسانی بوجود می آیند که کتاب الله را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره های شان نمی گذرد که قلب های شان آن را بداند و آن را اصلاح کند، الله متعال آن را بالا نمی برد و آن را قبول نمی کند، و از دین خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) به سرعت و خفت خارج می شود. و گمان می کنم که فرمودند: اگر آنها را دریابم که بر مسلمانان با شمشیر خروج نمودند، مانند قوم ثمود آنان را به شدت به قتل می رسانم.

